



اثر یرمان ملویل

کهنک سفید

ترجمه: محمد رضا جعفری



هر وقت که هوس ماجراجویی می‌کنم، به دریا می‌روم. از همین‌رو بود که یک روز صبح یکی‌دو پیراهن در کیف کهنه‌ام جا دادم و روانه نانتوکت شدم. نانتوکت جزیره‌ای است در ساحل ماساچوست و از آنجاست که شکارچیان نهنگ برای پیمودن هفت‌دریا به راه می‌افتند.

وقتی که به نیوبدفورد رسیدم، متوجه شدم که باید برای رسیدن به جزیره نانتوکت منتظر قایق بشوم. از این‌رو در خیابان‌های تنگ و سنگفرش بندر به دنبال جایی گشتم تا شب را در آنجا بگذرانم؛ طولی نکشید که به جای عجیبی رسیدم. یک خانه قدیمی که در گوشه سرد و تاریکی بنا شده بود. از بالای سرم صدای مبهمی شنیدم. نگاه کردم. تابلو لرزانی دیدم که روی آن نوشته شده بود: «کافه اسپاتر».

وارد کافه شدم. عده‌ای دریانورد جوان دور میزی جمع شده بودند و بر فراز سرشان چراغ پیه‌سوزی روشن بود. دنبال کافه‌چی گشتم و سرانجام او را که مشغول پاک کردن تنگ‌های آبجوخوری فلزی بود پیدا کردم. وقتی که اتاقی برای سر کردن شب از او خواستم گفت: «خوب، همه‌مان همین چند نفر هستیم، اما...» و در همان حال که ته‌ریش خود را می‌خاراند افزود: «فکر نمی‌کنم اگر با یک نیزه‌انداز روی یک تخت و زیر